

# تأملی در نظریه نظام جهانی

□□ نوشته: حسین سلیمی

## مقدمه:

توصیه برخی از نظریه پردازان آن بود و دستکم مبانی مشترکی با این نظریه داشت اندک اندک به بن بست کامل رسید.

با این حال، تلاش جدید تئوری پردازان این حوزه فکری موجب شد که اندیشه های تازه آنها در قالب نظریه نظام جهانی، دوباره در محافل آکادمیک جهان جا پیدا کند. در این تلاش جدید، بسیاری از مفروضه های مشکل آفرین گذشته کنار گذاشته شد و نظریه به سطح یک تئوری که در پی تبیین روابط بین الملل بطور کلی است ارتقاء پیدا کرد. البته همان گونه که در بخشهای بعدی توضیح داده خواهد شد، نظریه نظام جهانی صرفاً بدنبال تبیین روابط بین الملل نیست، بلکه در پی آن است که با شناخت نظام جهانی، ابعاد مختلف حیات بشری را مورد بررسی و شناسایی قرار دهد. رویکرد جدید این نظریه پردازان، به رغم وجود برخی مبانی مشترک با نظریه وابستگی، ابعاد تازه ای را در مورد نظام جهانی و تاریخ آن در برمی گیرد؛ ابعادی که گرچه طرفداران گوناگون این نظریه در تبیین آنها با هم اختلاف نظرهایی دارند، اما فصل مشترکی نیز میان آنها وجود دارد.

در این مقاله کوتاه، باتوجه به آراء سه متفکر اصلی در این حوزه یعنی آندره گوندر فرانک، امانوئل والرستین و سمیرامین، به دسته بندی اصول و مبانی آن خواهیم پرداخت. زیر هر سرفصل - که بیانگر اصول مشترک این نظریه است - در صورت وجود اختلاف نظر، اندیشه های متفاوت این سه نفر ذکر می گردد. لذا ابتدا نحوه نگرش نظریه نظام جهانی به تئوری و نحوه بررسی مباحث مربوط به علوم اجتماعی بررسی می گردد؛ سپس پایه های اصلی این نظریه مورد بررسی قرار می گیرد؛ نهایتاً بطور اجمال بحث خواهیم کرد که آیا می توان با ملاک های رایج پوزیتیویستیهای منطقی، مانند ابطال پذیری، این نظریه را مورد نقد قرار داد یا نه.

در میان نظریه های مختلف ارائه شده در تبیین روابط میان ملتها، نظریه نظام جهانی از تئوریهایی است که با فراز و فرودهای متعدد روبرو شده است. زمانی در دهه ۱۹۷۰ هنگامی که اندیشه نظریه پردازان آن بیشتر با عنوان مکتب وابستگی شناخته می شد، بسیاری از چپ گرایان، انقلابیون و معترضین سیاسی در کشورهای مختلف به این نظریه گرایش یافتند. مدتی بعد با رونق نظریات مربوط به جامعه شناسی جدید بویژه نظریات توسعه، این اندیشه مورد کم اعتنائی واقع شد. تکیه زیاد نظریه وابستگی بر اصلی بودن عامل خارجی در توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم، موجب شد متفکرانی که با یافته های جدید جامعه شناسی توسعه برخورد و ریشه توسعه نیافتگی را در داخل کشورهای عقب مانده جستجو می کردند، به نظریه وابستگی با دیده تردید بنگرند؛ بویژه که توصیه های عملی مکتب وابستگی در بسیاری از موارد به بن بست رسیده بود و برعکس، شیوه های توسعه ای که بر اتصال به مراکز سرمایه داری جهانی برای دستیابی به سرمایه و تکنولوژی تکیه داشت، قرین توفیق شده بود. در نظریه سنتی وابستگی، کشورهای متروپل صنعتی منشأ و عامل اصلی فقر و عقب ماندگی جهان سوم محسوب می شدند و از این دیدگاه، صرف وجود رابطه میان مرکز و پیرامون موجب عقب ماندگی پیرامون و خروج مازاد و استعداد های اقتصادی از کشورهای پیرامون می گردید. اما موفقیت الگوهای جدید توسعه اقتصادی که مبتنی بر اتصال به مرکز بود، این قضاوت طرفداران نظریه وابستگی را با بحران مواجه ساخت. از این رو در نیمه نخست دهه ۱۹۸۰، رفته رفته به نظریه وابستگی بعنوان یکی از اندیشه های به بن بست رسیده که متعلق به تاریخ است، نگرسته می شد؛ بویژه که الگوی سوسیالیزم که بعضاً مورد

پذیرفته است؛ زیرا همانند آن، تفکیک حیطه های مختلف علمی و نیز تخصصی شدن و جزئی شدن فراوان علوم جدید را نمی پذیرد و این

الف) مبانی روش شناختی نظریه نظام جهانی:  
نظریه نظام جهانی از یک جهت از تئوری عمومی سیستمها تأثیر

شده و بدین سبب حتی افرادی چون پارسنز و هوزلیتز که وام‌دار اندیشه ویر هستند از او دور می‌شوند. آنان بدون تعریفی از «کل اجتماعی»، جهان را تقسیم می‌کنند و نهایتاً نمی‌توانند ویژگی‌های کل اجتماعی و نیز خصوصیات جوامع توسعه‌نیافته را معین کنند. لذا ناگزیرند از واقعیت روی بگردانند.<sup>۶</sup>

بنابراین، فرانک نحوه بررسی و شناخت در حوزه علوم اجتماعی رایج را به زیر سؤال می‌برد و معتقد است که حتی نظام‌گرایانی مثل پارسنز نتوانسته‌اند به شناخت کل و نحوه به هم پیوستگی پدیده‌های اجتماعی و جهانی پی ببرند. به نظر او، تحقیقات و پژوهشها باید به واقعیت راه پیدا کنند، اما جامعه‌شناسی توسعه‌نیافته به دلیل محدودیتهای موجود در بینش یا روش‌هایش توان دستیابی به این واقعیات را که همان وجود نظام جهانی و ساختار مرکز-پیرامون است، ندارد.

نکته دیگری که از نظر فرانک سد راه بسیاری از متفکران حتی کسانی چون والرستین برای شناخت واقعیات است، بینش «اروپا محور» (Euro-centric) در مطالعات تاریخی و اجتماعی است. از دیدگاه او، اروپا محوری باعث می‌شود که تاریخ و سرنوشت اروپائیان هسته مرکزی تاریخ جهان تلقی شود و نیز ایدالها و آرمانهای اروپائیان بر تحقیقات علوم اجتماعی سایه اندازد. او می‌نویسد: «رهیافت ما باید بريك گرایش وسیع‌تر در مورد تاریخ جهان یعنی انسان محوری به جای اروپا محوری بنا گردد. تاریخ جهان باید بازتاب و نمایندگی تمامی تجربیات متنوع انسانی باشد نه بیانگر اتفاقات محدودی که در مرزهای محدود و مؤخر غرب اتفاق افتاده است. در واقع غرب جز از طریق ارجاع به شرق نفوذناپذیر وجود خارجی ندارد».<sup>۷</sup> به عقیده او تاریخی که هم‌اکنون تدریس شده دستمایه تحقیقات است با ذهنیت غربی تهیه شده و از این‌رو راهگشا به سوی واقعیت نیست. اگر بررسی‌های تاریخی - اجتماعی تنها یکی از حوزه‌های تمدنی مثل اسلامی، ژاپنی، هندی، یا... را نیز محور قرار دهد، دچار همین مشکل خواهد شد.<sup>۸</sup> به نظر فرانک، به دلیل وجود يك سیستم جهانی در طول تاریخ، سرنوشت جوامع مختلف به یکدیگر مرتبط است و خصوصیات هر يك از جوامع به جایگاه و نوع روابطشان در این سیستم بستگی دارد. بنابراین، دستیابی به واقعیت بدون بررسی تاریخ جهان بطورکلی ممکن نیست. بررسی‌های تاریخی باید در برگیرنده سرنوشت همه جهان باشد و گرنه تحقیقات تاریخی به يك بخش از «نظام جهانی» و يك بُعد از تاریخ جهانی محدود خواهد شد و ناقص باقی خواهد ماند. لذا بررسی و شناخت نظام جهانی بطورکلی و تاریخ و ساختارهای آن مهمترین هدف پژوهشهای انسانی است، زیرا نتایج کلی این شناخت بر رشته‌های مختلف و حوزه‌های گوناگون علوم انسانی تأثیر خواهد گذاشت. باستان‌شناسی، تاریخ اقتصادی، جامعه‌شناسی تاریخ، مطالعات توسعه، و روابط بین‌الملل حوزه‌های مختلفی هستند که از این شناخت تأثیر پذیرفته و حتی ماهیتی متفاوت می‌یابند.<sup>۹</sup> آن کل تاریخی یا کلیت اجتماعی که فرانک عدم توجه به آن را عامل انحراف و کژاندیشی جامعه‌شناسی جدید می‌دانست، همین «نظام جهانی» است که تنها از طریق مطالعات تاریخی انسان‌مدارانه قابل شناخت است.

اما از دیدگاه والرستین تئوری پردازی امری جدا از تحلیل داده‌های تجربی نیست. او می‌نویسد: «تئوری پردازی عملی جدا از تحلیل

امر را موجب جزئی‌نگری و سطحی‌اندیشی در بسیاری از موارد می‌داند. بطور مثال، آندره گوندرفرانک در نوشته‌های قدیم و جدید خود از تفکیک و تجزیه علوم اجتماعی انتقاد می‌کند. او در کتاب «جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی جامعه‌شناسی» متذکر می‌شود که «جامعه‌شناسی‌ای که در آمریکا و دیگر جوامع توسعه‌یافته شکل می‌گیرد تا به کشورهای توسعه‌نیافته صادر شده و برنامه‌های اقتصادی اجتماعی آنها را طرح‌ریزی کند، هم از نظر تجربی و هم به لحاظ نظری نارسا و بی‌پایه است».<sup>۱۰</sup> از دیدگاه او، این تفکر بدون آنکه ریشه‌های تاریخی پیدایش توسعه و توسعه‌نیافتگی را بررسی کند و به هم پیوستگی این دو پدیده را از دل تاریخ بیرون آورد، جهان را به دو بخش توسعه‌یافته و عقب‌مانده تقسیم می‌کند و هر يك را جداگانه مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد. هدف عمده جامعه‌شناسی مورد انتقاد فرانک این است که به کشورهای عقب‌مانده بیاموزد چگونه می‌توانند خصوصیات کشورهای توسعه‌یافته را به دست آورده و از طریق فرهنگ‌پذیری قدم به راه آنها بگذارند.<sup>۱۱</sup>

فرانک با تکیه بر تقسیم‌بندی یکی از همین جامعه‌شناسان، سه شیوه متمایز را در جامعه‌شناسی جدید برای دستیابی به توسعه ذکر می‌کند:

۱- روش شاخصی index method: در این روش نوعی سیستم آرمانی مورد تجرید قرار می‌گیرد و خصوصیات انواع مسائل با آن مقایسه و سنجیده می‌شود. نمونه متفکران معتقد به این متد از نظر فرانک، پارسنز و هوزلیتز و روستو هستند.

۲- روش فرهنگ‌پذیری Acculturation: در این بینش باید طرق انتقال دانش، مهارت، سازمان، ارزشها، تکنولوژی و سرمایه از جوامع غربی به کشورهای فقیر مورد بررسی قرار گیرد، زیرا این تنها راه نجات آنهاست. نمونه متفکران این گروه افرادی چون نیلدمن، مور و دانیل لرنر هستند.

۳- بررسی وضع موجود: در این بینش وضع کنونی کشورهای توسعه‌نیافته البته با دامنه‌ای محدود و دیدی آینده‌نگر بررسی و شرح مفصلی از زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای عقب‌مانده با تکیه بر عوامل روانشناختی ارائه می‌شود. این توصیف عموماً خود حاوی راه‌حلهایی نیز هست.<sup>۱۲</sup>

فرانک در بحثهای روش‌شناختی خود هر سه گرایش موجود در جامعه‌شناسی را به زیر سؤال می‌برد و معتقد است که تمامی آنها هم از نظر تجربی و هم از نظر تئوری دارای نقائص هستند.<sup>۱۳</sup> بعنوان نمونه، او نوع و روش اول را که منبعث از اندیشه‌های ماکس وبر و تحت تأثیر تعریف او از «نوع آرمانی» است به زیر سؤال می‌برد. به عقیده او آنچه پارسنز و هوزلیتز تحت عنوان «عام‌گرایی» و «انتخاب براساس صلاحیتها» در کشورهای پیشرفته و انواع آرمانی ذکر می‌کنند وجود خارجی ندارد و کشورهایی چون آمریکا و فرانسه مملو از مثالهای متعدد در مورد خاص‌گرایی و انتخاب براساس نسبتها هستند. همچنین، از جنبه تئوریک، چون این اندیشمندان چگونگی دستیابی مصادیق نوع آرمانی خود به ثروت و مکتد را در نظر نمی‌گیرند، نظریه دچار اختلال و تناقض می‌گردد.<sup>۱۴</sup>

فرانک متذکر می‌شود که این کج‌روی‌ها نشانگر ضعف تئوریک و نقصان روش‌شناختی این نظریه‌هاست. آنها به دلیل اینکه تعریف مشخصی از «کل تعیین‌کننده اجتماعی» ندارند، دچار تجردگرایی



داده‌ها نیست. تحلیلها صرفاً نمی‌تواند از اصطلاحات تئوریک و قضیه‌ها تشکیل شود. از سوی دیگر، تحلیل وقایع و فرآیندها در نقطه آغازین خود باید شامل یک مجموعه کلی از ارزشهای مشخص برخی از متغیرها باشد که براساس آنها می‌توانیم توضیح دهیم نتیجه نهایی که بدان دست خواهیم یافت چیست. برای فهم روش توضیحات تاریخی اغلب لازم است ورای شرح و تفسیر روابط رسمی میان متغیرها بیندیشیم.<sup>۱۰</sup> بنابراین، والرستین ضمن آنکه لزوم استفاده از داده‌های تجربی را در تئوری‌پردازی ذکر می‌کند، بر ضرورت گام گذاردن در آن سوی برداشتهای ظاهری میان متغیرها نیز تأکید می‌کند. او در سرتاسر کتاب خود قصد دارد انبوهی از اطلاعات تاریخی را برای بیان تئوری خود به کار گیرد، اما تمامی این داده‌ها در چارچوبهای ذهنی تعیین شده توسط او قرار می‌گیرد. وی در آغاز کتاب خود برخی از این مفاهیم را چنین بیان می‌کند: «تحول همیشگی و ابدی است. هیچ چیز هیچ وقت تحول نیافته است. هر دو این عبارات صحیح است. ساختارها همان مرجانهای پیچیده روابط انسانی هستند که در مدت زمانی نسبتاً طولانی وجود ثابت داشته‌اند. اما ساختارها هم متولد می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌میرند. مگر نه این است که ما مطالعه تحول اجتماعی را بعنوان یک اصطلاح مترادف با کل علوم اجتماعی می‌دانیم؟ این بدان معناست که مطالعه تحولها منحصر به پدیده‌هایی است که دوام و بقا بیشتری دارند. تعریف دوام و بقائی که خود دستخوش تحول می‌گردد در بستر زمانی و مکانی تاریخ امکان‌پذیر است.»<sup>۱۱</sup> یکی از عمده‌ترین تأکیدات و توجهات علوم اجتماعی جهان بر بستر عظیم تاریخ بشر است. این که چگونه عصرهایی همچون نوسنگی و کشاورزی به وجود آمد و مهمتر از آن اینکه چگونه جهان جدید پا به عرصه وجود گذارد. والرستین می‌گوید بسیاری از تئوری‌پردازان علوم اجتماعی به این امر پرداخته‌اند. در این تئوریه‌ها نقطه مهم این است که تمایزات و تفاوتهای دنیای مدرن نسبت به گذشته چیست. در مورد موتور محرک تاریخ و نیز عوامل تحول در ساختارهای اجتماعی و جهانی نظرات متعددی وجود دارد. اما والرستین با اشاره به این نظرات بحث خود را از این نقطه آغاز می‌کند که «سرتاسر تاریخ، تاریخ تعارض طبقات است.» او می‌گوید ممکن است عده‌ای مانند وبر بگویند که سه واحد یعنی طبقه، گروه‌های موجود و حزب را می‌توان بعنوان واحدهای تحلیل برگزید. اما این از نظر والرستین یک مسأله مفهومی و ذهنی است و در عرصه ذهنیت قابل تعارض است. به نظر او، مهمترین واحد تحلیل طبقه است و در مرحله بعد نظام جهانی. این دو واحد، عمده‌ترین موضوعات شناخت برای دستیابی به خصوصیات جهان جدید و عوامل تحول اجتماعی در دوران جدید هستند.<sup>۱۲</sup>

البته از نظر او لازم است ارزشهای موجود در هر واحد اجتماعی و ارزشهایی که در مورد آنها اتفاق نظر وجود دارد شناخته شود. این امر از دیدگاه او کاری است دشوار اما گریزناپذیر. زیرا بدون شناخت ارزشهای مشترک و وجدان عمومی امکان توضیح تحولات اجتماعی وجود ندارد.<sup>۱۳</sup> به هر حال گرچه والرستین در آغاز بحث سعی می‌کند وفاداری خود را به روشهای تحقیق تجربی نشان دهد اما رگه‌های فکری موجود در اندیشه او بیانگر تفاوت‌های روش شناخت او با روشهای متداول تجربی است. کتاب او در جریان تحقیقات یکساله‌اش در «مرکز مطالعات عالی علوم رفتاری» نوشته شده اما روشهای بکار

گرفته شده توسط او رفتارگرایانه محض نیست. از مقدماتی نظری که بیان کرده می‌توان برداشت کرد که کل گرای و نظام‌گرایی موجود در اندیشه فرانک در نزد والرستین نیز یافت می‌شود؛ البته نه به گونه افراطی فرانک. به این معنی که او نیز معتقد است شناخت واقعیت اجتماعی از طریق بررسی زیرساختهای اقتصادی شدنی است و شناخت زیرساختهای اقتصادی جز از طریق شناخت کلیت نظام جهانی امکان‌پذیر نیست.<sup>۱۴</sup> به نظر والرستین نظام جهانی یک پدیده کلی است که عناصر مرتبطی را درون خود جای داده است. به دلیل ماهیت کلی و واحد نظام جهانی، شناخت اجتماعی نیز ماهیتی کلی و واحد دارد که هرچند ممکن است بخش‌بندی شود، اما تمامی بخشهای آن در حقیقت از ابعاد مختلف یک چیز سخن می‌گویند. از این رو رشته‌های مختلف علوم اجتماعی نهایتاً هدفی واحد دارند، یعنی شناخت نظام جهانی.<sup>۱۵</sup> به نظر می‌رسد که والرستین در توجه به زیرساختهای اقتصادی از تفکر مارکسیستی تأثیر پذیرفته و بدین جهت همچون مارکسیستها در تحقیقات خود بیشتر به مفاهیمی چون سرمایه، روابط تولید و... توجه کند. از این روروش تحقیق او تا حدی وابسته به این گرایش کلی‌اش می‌باشد. اما توجه وی به مفهوم سیستم جهانی راه و روش او را از مارکسیستهای سنتی جدا می‌کند. همان‌گونه که کنت‌والس در بررسی این نظریات ذکر می‌کند، بینش مارکسیستهای سنتی و معتقدان به نظریه امپریالیسم تقلیل‌گرایانه و مبتنی بر تأثیر جزء بر کل و کشورهای سرمایه‌داری بر کلیت نظام است، در حالی که نظریه والرستین کل‌گرا و سیستمی است و بر تأثیرات کل نظام بر اجزاء خود بنا گردیده است.<sup>۱۶</sup>

سمیرامین در میان متفکران در حوزه نظریه نظام جهانی بیش از دیگران به روش‌ها و مفاهیم مارکسیستی پایبند است. او معتقد است داده‌های تجربی در قالب مفاهیم تئوریک مارکسیستی قابل تجزیه و تحلیل است. لذا سعی می‌کند با تلفیق یافته‌های تجربی خویش و مفاهیم تئوریک - و به تعبیر این نویسنده پیشینی - خود یک نظام فکری مشخص بنا کند. او معتقد است برای شناخت مشخصات جوامع و نیز نظام جهانی، مفاهیمی چون «شیوه تولید» و «فرماسیون» نقشی مرکزی و اساسی دارد.<sup>۱۷</sup> به عبارت دیگر، برای دستیابی به شناخت اجتماعی می‌باید بر این مفاهیم متمرکز شد. از نظر او «شیوه تولید مجموعه‌ای از راه‌کارها و ابزارهای تولید است که چگونگی بهره‌گیری از نیروی کار و سازمان اجتماعی را تعیین می‌کند».<sup>۱۸</sup> همچنین، فرماسیون ترکیب نهادینه شده شیوه تولید است. در جوامع مختلف شیوه‌های تولید گوناگون وجود دارند و براساس خصوصیات با یکدیگر ترکیب شده و در قالب یک فرماسیون مشخص جلوه‌گر می‌شوند. بدین لحاظ، پژوهش اجتماعی جز از طریق تدقیق و استفاده از مفاهیم «شیوه تولید» و «فرماسیون» امکان‌پذیر نیست.<sup>۱۹</sup>

پژوهش تجربی و جمع‌آوری داده‌ها گرچه در جای خود پر ارزش و تضمین‌کننده ارزش علمی پژوهشهای اجتماعی است، اما چنان‌که پیداست، بدون توجه به برخی مفاهیم تئوریک که برگرفته از یک بینش نظری کلی است، به تنهایی بکار محقق اجتماعی نمی‌آید و تنها با یاری این مفاهیم است که می‌توان بهره‌ای صحیح از پژوهشهای مهم تجربی برد و داده‌های جمع‌آوری شده را جهت داد. بنابراین، پژوهش تجربی به خودی خود نمی‌تواند شکافنده واقعیت باشد و تنها به مدد مفاهیمی



مطالعات در این نظریه محسوب می‌گردد. کنت والتس نیز محوری بودن اقتصاد در این نظریه را مهمترین مشخصه آن می‌داند و نیز عامل اینکه آنها از شناخت نقش مستقل سیاست غافل مانده‌اند.<sup>۲۴</sup> اما در این زمینه، مطالعه نحوه انباشت سرمایه مهمترین مشغله و اصلی ترین هدف محققان نظام جهانی است زیرا انباشت سرمایه مهمترین عامل سازنده قدرتها و تمدنهای مرکزی در نظام جهانی است. فرانک و گیلزمتز می‌شوند که «فرآیند انباشت سرمایه موتور محرک تاریخ (نظام جهانی) است».<sup>۲۵</sup> آنان در جای دیگری می‌نویسند: «انباشت مهمترین محرک و عمده ترین دلیل گسترش اقتصادی، سیاسی و نظامی در نظام جهانی است. هرچند فرآیند انباشت و گسترش آن نیز به گونه‌ای مهم با توسعه مرزهای نظام جهانی در ارتباط بوده است».<sup>۲۶</sup> آنان گرچه در توضیح چگونگی تحقق فرآیند انباشت سرمایه و دوره تاریخی آن (چنان که در بخشهای بعدی توضیح داده خواهد شد) با والرستین و امین اختلاف نظر دارند، اما مانند آنان انباشت سرمایه را مهمترین نیرو و عامل تاریخ ساز و شکل دهنده به نظام جهانی می‌دانند. البته فرانک و گیلزمتز معتقدند که در طول تاریخ شیوه‌های مختلفی برای انباشت سرمایه وجود داشته است که آنان نام «شیوه‌های سیاسی - اقتصادی انباشت» بر آن می‌گذارند.

این، نقطه اختلاف آنان در مورد چگونگی انباشت با دیگر متفکران در حوزه این نظریه است. زیرا آن گونه که بیان خواهد شد، آنان انباشت سرمایه را بدین نحو، صرفاً محدود به دوران سرمایه داری می‌دانند اما فرانک و گیلزمتز معتقدند که گرچه شیوه‌ها و انواع انباشت سرمایه متفاوت است اما ماهیت این انباشت متفاوت نیست.<sup>۲۷</sup> به نوشته آنان، یکی از بزرگترین مشکلات ماتریالیسم تاریخی عدم توجه به شیوه‌های مختلف انباشت در دورانهای مختلف بوده است و برداشتهای سنتی مارکسیزم از تاریخ عمدتاً به «شیوه تولید» نظر داشته تا «شیوه انباشت» درحالی که شناخت شیوه‌های مختلف انباشت می‌تواند ما را در شناخت تداومها در نظام جهانی یاری بخشد.<sup>۲۸</sup>

به نظر فرانک و گیلزمتز، بطور اصولی چهار امکان در زمینه انباشت عمومی و خصوصی وجود دارد:<sup>۲۹</sup>

۱- رجحان انباشت خصوصی (که در آن دولت تسهیلات انباشت خصوصی را فراهم می‌کند): این نوع از انباشت در دولتهای دموکراتیک مدرن و نیز دولتهای مکرانتیلیست امکان تحقق دارد.

۲- رجحان انباشت دولتی (که در آن انباشت خصوصی برای انباشت دولتی تسهیلات فراهم می‌کند): این نوع انباشت در دولتهای بوروکراتیک، امپراتوریه‌ها و رژیمهای اقتدارگرای مدرن امکان تحقق دارد.

۳- انباشت کاملاً خصوصی: در این مورد به نظر فرانک و گیلزمتز امکان انباشت هست، هرچند مثال عملی مشخصی برای ذکر وجود ندارد زیرا این نوع انباشت کاملاً خصوصی و بدون نقش یا حضور دولت انجام خواهد شد.

۴- انباشت کاملاً دولتی: این نوع انباشت که صددرصد بوسیله دولت انجام می‌شود و ارتباطی به بخش خصوصی ندارد، عمدتاً در برخی امپراتوریه‌های کهن مثل اسپارت و اینکا و برخی از رژیمهای سوسیالیست مدرن قابل تحقق است. این انواع مختلف انباشت در طول تاریخ جهان وجود داشته و تحقق هر یک از آنها دورانهای مختلف

پیشینی است که می‌توان طریق شناخت را هموار کرد. آن گونه که ملاحظه می‌شود، نحوه نگرش متفکران این مکتب به روش و چگونگی شناخت پدیده‌های اجتماعی، با جامعه‌شناسان و روش‌شناسان دیگر مکاتب تا حدودی متفاوت است. منظر روش شناختی آنها با پوزیتیویستها و بویژه پوزیتیویستهای جدید منطقی متقابل است. لذا به همان اندازه که ممکن است روش شناسان جدید به دلیل بینش پیشینی شان و با بهره گیری از ملاکهایی چون ابطال پذیری به آنها خرده گیرند، آنان هم با انگشت گذاشتن بر عدم توجه به کلیت نظام جهانی، اروپا محوری و نیز نادیده گرفتن مفاهیم بنیادینی چون شیوه تولید و فرم‌اسیون، جامعه‌شناسان را مورد انتقاد قرار می‌دهند. بنابراین، به نظر می‌رسد که برای نقد نظریات آنان نمی‌توان صرفاً از ملاکها و محک‌های پوزیتیویستهای منطقی استفاده کرد زیرا این دو تفکر به گونه‌هایی متفاوت به مقوله پژوهش اجتماعی می‌نگرند؛ مگر آنکه ابتدا فصل مشترکی در انتخاب ملاکها و معیارهای نقد به دست آید.

## ب) عوامل محرک اصلی در نظام جهانی (بنیادهای تئوری):

راستی بنیادهای اصلی نظام جهانی را در کجا و چه چیز باید جستجو کرد؟ این پرسشی است که متفکران در حوزه نظریه نظام جهانی با وجود برخی اختلاف نظرها با یکدیگر، پاسخ مشترکی بدان می‌دهند. از دیدگاه آنان، اقتصاد و روابط اقتصادی و آنچه در حوزه اقتصاد و سرمایه می‌گذرد، جوهر اصلی نظام جهانی است. فرانک در این زمینه معتقد است که «ماتریالیسم تاریخی هنوز بهترین شیوه برای بررسی تاریخ نظام جهانی است که در آن قواعد مربوط به تحولات اقتصاد سیاسی جوامع بررسی می‌شود».<sup>۳۰</sup>

والرستین نیز تمامی هم خود را در کتاب «نظام نوین جهانی، کشاورزی سرمایه داری و ریشه‌های اقتصاد جهانی اروپا در قرن شانزدهم» مصروف شناخت قواعد حاکم بر اقتصاد جهانی می‌کند. به نظر او، یافتن قوانین مربوط به سرمایه، همان شناخت دقیق تر نظام جهانی است.<sup>۳۱</sup> سمیرامین نیز همان گونه که در بخش قبلی بیان شد، شناخت دقیق پدیده‌های اجتماعی را منوط و مشروط به تمرکز بر مفاهیمی چون شیوه تولید و فرم‌اسیون می‌داند. از دیدگاه او، اکسیر اصلی ساختارهای جوامع مختلف و نیز روابط حاکم بر نظام جهانی در الگوهای منبعث از شیوه‌های تولید و فرم‌اسیونهای مختلف اجتماعی و چگونگی تأثیرگذاری آنها برهم، می‌باشد.<sup>۳۲</sup> بنابراین، می‌توان چنین استنباط کرد که از دید نظریه نظام جهانی جوهر و بنای اصلی تحولات و ساختارهای این نظام را می‌بایست در روابط اقتصاد سیاسی و چگونگی شکل گیری قدرتهای مرکزی و حاشیه‌ای اقتصادی دانست. حتی هنگامی که فرانک و گیلزمتز درباره نحوه پیدایش تمدنهای مرکزی و نیز انتقال و گردش مراکز قدرت جهانی در طول تاریخ ۵ هزارساله می‌گویند، عمدتاً از شیوه‌های برتر تولید در تمدنهای مرکزی و انباشت سرمایه نزد آنها سخن به میان می‌آورند.<sup>۳۳</sup> لذا تردیدی نیست که شناخت اقتصاد و جوهره روابط اقتصاد سیاسی مهمترین هدف



## ۱) بررسی نظرات امانوئل والرستین:

امانوئل والرستین برای توصیف و توضیح ریشه‌ها و جوهر نظام جهانی آنرا چنین تعریف می‌کند: «یک نظام جهانی یک نظام اجتماعی است که مرزها، ساختارها، گروه‌های عضو، قواعد مشروعیت و پیوستگی‌های خاص خود را دارد.» از دیدگاه او، «قبایل، جوامع، یا حتی دولت‌های ملی سیستم‌های فراگیر و کاملی نیستند زیرا از نظر اقتصاد معیشت به سیستم‌های دیگر نیازمندند. اما نظام‌های جهانی چنین نیستند.»<sup>۳۴</sup> بنابراین نظام جهانی تنها نظام فراگیر و کامل اجتماعی است که می‌توان ساختارهای بهم پیوسته و کامل کننده اقتصادی-سیاسی-اجتماعی را درون آن یافت و مورد مطالعه قرار داد.<sup>۳۵</sup> قبلاً بیان کردیم که اقتصاد در اندیشه والرستین مبنای ساختار نظام جهانی است؛ بنابراین برای شناخت ساختار نظام جهانی باید به ساختار اقتصادی آن نظر افکند.

الرستین می‌نویسد: «اقتصاد جهانی به دو بخش تقسیم می‌گردد: دولت‌های مرکز و مناطق پیرامون.»<sup>۳۶</sup> او از آنرو اصطلاح دولت را برای پیرامون به کار نمی‌برد که معتقد است در بسیاری از مناطق پیرامون ضعف فراوان حکومتها باعث شده که ویژگی‌های یک دولت را از دست بدهند. البته مناطق نیمه پیرامونی هم از نظر والرستین وجود دارند که حلقه واسط میان مرکز و پیرامون می‌باشند. به نظر او نظام جهانی از قرن شانزدهم میلادی با پیدایش سرمایه‌داری و روابط تولیدی خاص آن به وجود آمده است. پدید آمدن نظام تولید همگانی و طبقه کارگر و نیز انباشت بی‌وقفه سرمایه در اروپا موجب شده که اقتصاد اروپا به تدریج در جهان گسترش یابد. تجار، صنعتگران و سرمایه‌داران اروپا به علت افزایش توان و نیاز اقتصادیشان بقیه جهان را به نظام جهانی خود ملحق کردند.<sup>۳۷</sup> رقابت آنها برای انباشت بیشتر سرمایه، بازار داخلی را اشباع و نیاز به گسترش را بیشتر کرد. بحران‌های متعدد رکود و اضافه تولید در اروپا، انگیزه سرمایه‌داران را برای جهانی کردن سرمایه و اقتصاد خود دوچندان می‌کرد. این فرآیند به پیدایش نظام واحد جهانی که در حقیقت حاصل جهانی شدن سرمایه‌داری اروپایی است منجر شد. در این نظام واحد جهانی همه چیز با هم مرتبط است. بر این اساس دیگر نمی‌توانیم از وجود اقتصادهای فنودالی یا سوسیالیستی در دنیای امروز سخن گوئیم، زیرا تنها یک نظام سرمایه‌داری بر جهان امروز حاکم است.<sup>۳۸</sup> همچنین، تفکیک عوامل مؤثر در جوامع به عوامل داخلی و خارجی غلط است، زیرا نظام جهانی نظام اجتماعی واحدی است و هر جامعه بخشی از یک ساختار کلی را تشکیل می‌دهد. نظام سرمایه‌داری در درون خود به سه بخش مختلف اما مرتبط تقسیم می‌شود:<sup>۳۹</sup>

۱- جوامع مرکز که صنعت، بانکداری و تولید انبوه زیربایه اصلی اقتصاد آنها را تشکیل می‌دهد. مشخصات اصلی جوامع مرکز عبارت است از:

- الف) وجود سیستم بانکی قدرتمند و تخصص در تولید انبوه صنعتی و دارا بودن تکنولوژی پیشرفته و سرمایه فراوان و متمرکز؛
- ب) دارا بودن یک طبقه قدرتمند سرمایه‌دار و در عین حال یک طبقه وسیع و گسترده از کارگران مزدبگیر؛
- ج) وجود دولت‌هایی که از نظر ساختار داخلی و نیروی خارجی دارای قدرت بسیار هستند؛

تاریخی و گردهای گوناگون در مراکز قدرت و انباشت جهانی را به وجود آورده است.

البته به نظر گیلز و فرانک، نوعی تقابل میان نهادهای سیاسی و اقتصادی در طول دورانهای مختلف انباشت وجود داشته است و ریشه این تقابل هم در این بوده که قدرتهای سیاسی حاکم تمامی حوزه اقتصاد را تحت کنترل خود نداشته‌اند. اما بالاخره انباشت سرمایه، ساختار سیاسی خاص خود را به وجود آورده است.

امانوئل والرستین نیز هرچند پدیده‌هایی چون تولید انبوه کالا، پیدایش مؤسسات اقتصادی سوداگر، کارگران مزدبگیر و سطح بالای تکنولوژی را خصوصیات اصلی نظام جهانی سرمایه‌داری می‌داند، اما ذات و ماهیت اصلی این نظام را انباشت مستمر و بدون وقفه سرمایه می‌شمرد. او می‌نویسد: «وجه متمایز و ویژه نظام نوین جهانی انباشت بی‌وقفه سرمایه است و این انباشت بی‌وقفه، عملی مرکزی است که آن وجه ویژه را نهادینه کرده است.»<sup>۴۰</sup> البته او، برعکس فرانک و گیلز، بیشتر شکل نوین سرمایه را که در قالب سرمایه مالی متجلی می‌شود در نظر دارد و معتقد است دیگر اشکال تجمع امکانات مالی با مفهوم انباشت سرمایه مترادف نیست. از دیدگاه او، حتی تقابلی میان حوزه‌های اقتصاد و سیاست در نظام جهانی وجود ندارد زیرا شیوه تولید سرمایه‌داری مراکز سیاسی خاص خود را به وجود خواهد آورد.<sup>۴۱</sup> سمیرامین نیز به انباشت سرمایه در کنار مفاهیمی چون «شیوه تولید» و «فرماسیون» توجهی ویژه می‌کند. از نظر او پیدایش شیوه نوین انباشت سرمایه موجب ظهور نظام نوین جهانی شده و ساختارهای اصلی این نظام را شکل داده است. مرکز ثقل نظام جهانی با تحقق انباشت سرمایه در اروپا به مرحله شکوفایی و انقلاب صنعتی رسید و با انباشت بیشتر سرمایه در معدودی از کشورها قدم به مرحله امپریالیزم گذارد.<sup>۴۲</sup> او در برخی تعبیرات خود آغاز تاریخ و به عبارت بهتر آغاز حیات نظام جهانی را با آغاز انباشت سرمایه همزمان می‌داند و معتقد است جهان تا پیش از شروع فرآیند انباشت سرمایه و تشکیل فرماسیون‌های جدید در مرحله ماقبل تاریخ قرار داشته و بسیاری از پدیده‌های نوین جهانی با این مرحله جدید پا به عرصه وجود گزیده‌اند.<sup>۴۳</sup>

## ج) بررسی ساختار نظام جهانی از دیدگاه نظریه نظام جهانی:

سؤال دیگری که در این مرحله از دیدگاه نظریه نظام جهانی باید بدان پاسخ داده شود این است که ساختار نظام جهانی چیست؟ همان‌گونه که ذکر شد، تمامی متفکران در حوزه نظریه نظام جهانی به وجود یک موجود کلی به نام نظام جهانی که واحد اصلی مورد شناخت آنهاست اذعان دارند و معتقدند که شناخت عمیق اجتماعی و شناخت تاریخ جهان بدون شناخت نظام جهانی غیرممکن است. پیوستگی‌ها، الگوهای رفتاری و قواعد این نظام در قالب ساختار آن متجلی می‌شود. بینش ساختارگرایانه این نظریه این الزام را به وجود می‌آورد که برای شناخت تحلیل این متفکران از نظام جهانی، به توضیحشان درباره ساختار نظام جهانی نظری دوباره بیندازیم. به دلیل اهمیت این موضوع، نظرات هر یک از سه اندیشمند یاد شده را بررسی می‌کنیم:



داشت که این تغییر جایگاه و انعطاف پذیری در نظریه نظام جهانی والرستین بسیار محدود است و در يك طیف معین صورت می پذیرد. همچنین، از این دیدگاه امکان تغییر مرکز نقل سرمایه در مرکز نظام جهانی وجود دارد. آنچه بعضاً به پیدایش امواج کندراتیف در مرکز منجر می شود، ناشی از تغییر مرکز نقل و رهبری در مرکز است.<sup>۲۱</sup>

## ۲- بررسی نظرات آندره گوندرفرانک:

آندره گوندرفرانک با آنکه تحولات بزرگی در اندیشه خود به وجود آورده، هنوز پاره ای از مفاهیم مرکزی نظریه قدیمی خود را حفظ کرده است. از جمله اصول باقی در اندیشه فرانک اعتقاد به وجود يك نظام جهانی است. او پیوسته معتقد بوده است که يك نظام جهانی متشکل از شبکه بهم پیوسته روابط میان بخشهای مختلف، بر دنیا حاکم است. این شبکه هم در دوران جدید خصوصیات سرمایه داری به خود گرفته است، شبکه منظمی از شهرهای فوق مدرن در کشورهای مرکز تا دورافتاده ترین روستاها در جوامع پیرامون را به هم مرتبط می سازد. فرانک و گیلز می نویسند: «نظام جهانی در طول تاریخ وجود داشته و تعیین کننده روابط جوامع مختلف بوده است».<sup>۲۲</sup> بنابراین، فرانک نیز این نگرش را که نظام جهانی عرصه اصلی پژوهشهای اجتماعی است، دارد. او هم مانند والرستین ساختار مرکز - پیرامون را حاکم بر نظام جهانی می داند. او و گیلز می نویسند: «ساختار مرکز - پیرامون بر و در نظام جهانی وجود دارد و شباهت فراوان آن به آنچه در نظام مدرن از ۱۴۹۲ به این سو در آمریکای لاتین اتفاق افتاده موجب شده تا آنرا مختص جهان جدید بدانند، درحالی که این ساختار در طول حیات نظام جهانی وجود داشته است».<sup>۲۳</sup>

در بخشهای بعدی توضیح داده خواهد شد که چگونه فرانک و گیلز در این باره که عمر نظام جهانی به ۵۰۰۰ سال می رسد استدلال می کنند؛ اما در اینجا ذکر این نکته کافی است که آنان معتقدند این نظام جهانی همواره با ساختار مرکز - پیرامون همراه بوده است.<sup>۲۴</sup> به نظر فرانک، در جهان جدید زنجیره مرکز - پیرامون از کشورهای سرمایه داری آغاز و به جوامع فقیر عقب مانده منتهی می گردد. در این زنجیره هر مرکزی برای خود پیرامونی دارد و قمریک مرکز ممکن است نسبت به بخش دیگر و عقب مانده تر نظام جهانی حالت مرکز داشته باشد. برای مثال، برخی از جوامع نیمه صنعتی بعنوان قمر کشورهای متروپل اصلی محسوب می شوند اما این کشورها خود برای اقتصادهای کمتر صنعتی، حالت مرکز دارند.

حتی در داخل کشورهای توسعه نیافته نیز شهرها که نسبت به متروپل محلی - منطقه ای خود حالت پیرامونی دارند، نسبت به روستاهای همان کشور صورت مرکز را پیدا می کنند. در این زنجیره، همه مراکز اعمار خود را استثمار می کنند و مازاد اقتصادی آنها را می بلعند.<sup>۲۵</sup> این زنجیره مرکز - پیرامون ساختار اصلی نظام جهانی را تشکیل می دهد.

از دیدگاه فرانک، ویژگی اصلی رابطه مرکز - پیرامون، ساخت انحصارگرایانه آن است و هر مرکزی نسبت به پیرامون خود دارای انحصار است؛ در نظام کنونی، انحصار تولید کالاها سرمایه ای و مصرفی، انحصار تجارت و انحصار اعطای سرمایه و تکنولوژی را

د) تأثیرگذاری فراوان و مستمر بر دیگر مناطق جهان و دخالت در امور سیاسی - اقتصادی دیگر مناطق.

۲- جوامع پیرامونی که کشاورزی و خدمات عقب مانده ویژگی اصلی آنهاست. مشخصات اصلی جوامع پیرامونی عبارت است از: الف) نداشتن نظام قدرتمند صنعتی - بانکی و سرمایه متشکل و تکیه بر تولید مواد خام و کشاورزی؛ ب) وجود طبقه سرمایه دار ضعیف و وابسته و در کنار آن خیل عظیمی از دهقانان و کارگران فقیر شهری؛ ج) ضعف فراوان دولت چه از نظر ساختار داخلی چه از نظر قدرت خارجی؛

د) تأثیرپذیری فراوان از جوامع مرکز.

۳- جوامع نیمه پیرامونی که دارای ترکیبی از ویژگی های جوامع مرکز و پیرامون هستند. این جوامع عمدتاً کشورهای درحال توسعه یا کشورهای صنعتی درحال سقوط هستند که در نظام تولید خود هم صنعت و هم کشاورزی دارند، اما هیچیک از آنها به قوت صنعت و کشاورزی در مرکز و به ناتوانی این بخشها در مناطق پیرامون نیست. طبقه سرمایه دار آنها گرچه به قوت کشورهای مرکز نیست اما دچار ضعف مفرط و ساختاری بورژوازی جوامع پیرامون نیز نمی باشد. همچنین است ساخت و قدرت دولت و میزان تأثیرپذیری این جوامع از مرکز. در حقیقت جوامع نیمه پیرامونی نقش پل رابط و تعدیل کننده نظام جهانی را دارند و در بسیاری موارد بعنوان عامل انتقال سرمایه و کالا بین مرکز و پیرامون عمل می کنند، یا به تولید کالاهایی که مورد نیاز نظام جهانی است اما به انباشت سریع سرمایه منجر نمی شود، می پردازند. در واقع، این نوع جوامع نقش تعدیل کننده نظام جهانی را برعهده دارند و از رویارویی مستقیم مرکز و پیرامون و تقسیم نظام جهانی به دو قطب کاملاً ضعیف و قوی جلوگیری می کنند.

به هر حال، از نظر والرستین، به دلیل وجود پیوند میان بخشهای مختلف نظام سرمایه داری جهانی، توسعه و انباشت سرمایه در مرکز دقیقاً با توسعه نیافتگی و عدم پیدایش سرمایه کلان و نظام تولید پیشرفته در پیرامون مرتبط است و هر دو این بخشها کاملاً برهم اثر می گذارند. البته این به معنی خارجی دانستن علت توسعه نیافتگی جوامع پیرامون، چنان که بسیاری از منتقدان این نظریه برآن تأکید می کنند، نیست. زیرا اصولاً تقسیم جوامع مؤثر در تحولات نظام جهانی به داخلی و خارجی در این نظریه کار صحیحی نیست. ساختارهای داخلی جوامع و نیروهای جهانی هر دو اجزاء يك نظام به هم پیوسته هستند. با این حال، از نظر والرستین حتی در صورت تفکیک عوامل، اگر ضعف و سستی درونی جوامع توسعه نیافته نبود شاید سرنوشتی متفاوت پیدای کردند. در تئوری والرستین، گرچه همه جوامع ناگزیر در سیستم اقتصادی - اجتماعی - سیاسی اروپایی و به عبارت دیگر در نظام سرمایه داری جهانی مستحیل شده اند، اما دارای سرنوشتی محتوم و نامتغیر نیستند. وجود جوامع نیمه پیرامونی که عمدتاً جایگاه خود را در نظام جهانی تغییر می دهند و مثلاً از يك جامعه عقب مانده پیرامونی يك گام به بالا می گذارند یا از يك جامعه متروپل به مرحله پائین تر فرومی افتند، نشانگر آن است که امکان تغییر در جایگاه جوامع در نظام جهانی وجود دارد.<sup>۲۶</sup> بدین دلیل جوامع توسعه نیافته می توانند به کوششهایی در جهت تغییر جایگاه خود دست یازند. البته باید توجه



کامل دیگر فراهم نیست. انباشت سرمایه و امکانات تکنولوژیک در مرکز و فاصله آن با بخش توسعه نیافته نظام جهانی بسیار زیاد است و با توجه به اینکه توسعه هیچ جامعه‌ای در هیچ دوره تاریخی بدون استثمار دیگران امکان پذیر نبوده است، لذا دستیابی به توسعه مطلوب امکان پذیر نیست؛ هرچند ملتها باید برای حضور مؤثر در نظام تقسیم کار جهانی و بهبود نسبی وضع خود تلاش کنند.<sup>۵۰</sup> آنچه در حال حاضر به نظر فرانک می‌تواند تلاشی برای بهبود اوضاع تلقی شود، حرکت برای تشکیل سرمایه، تخصص در صنایع سودآور و توجه به حقوق اجتماعی گروه‌های مختلف و زنان می‌باشد. تلاشهایی از این دست حداقل می‌تواند امکان حضور در تقسیم کار بین‌المللی و جلوگیری از فقر و فلاکتی هولناک را فراهم سازد.

### ۳) بررسی نظرات سمیرامین:

سمیرامین نیز همچون فرانک و والرستین مطالعه نظام جهانی را بطور کلی مهمترین هدف نظریه خود می‌داند. به نظر او «نظام جهانی مجموعه‌ای پیچیده از روابط میان بخشهای مختلف اقتصادی است».<sup>۵۱</sup> بیشتر این روابط بر مبنای نیاز بازارهای مختلف شکل می‌گیرد و عمدتاً در قالب «روابط تجاری» و «روابط مالی» (صدر سرمایه) متجلی می‌گردد.

نظام جهانی بزرگترین مجموعه تجزیه‌ناپذیر و منحصر بفرد این روابط است و در اثر ترکیبی از شیوه تولید سرمایه‌داری در مرکز و نوع ویژه‌ای از فرم‌اسیون سرمایه‌داری در پیرامون شکل گرفته است.<sup>۵۲</sup> او همانند والرستین این نظام را یک پدیده نوین می‌داند که در اثر پیدایش شیوه تولید و انباشت سرمایه‌داری به وجود آمده است. از دیدگاه سمیرامین نیز ساختار مرکز - پیرامون بنیان و اساس نظام جهانی را تشکیل می‌دهد که بر مبنای آن کشورهای مرکز به استثمار سازمان یافته و مستمر پیرامون می‌پردازند. به عقیده وی ویژگی اصلی جوامع مرکز «درون گرایی» آنهاست. به این معنی که بنیادهای اصلی و مراکز اصلی تصمیم‌گیری و قدرت اقتصادی آنها در درون جامعه آنها قرار دارد؛ در حالی که ویژگی برون گرایی در جوامع پیرامون موجب شده است که همه چیز در اقتصاد و اجتماع آنها وابسته و منوط به تعیین تکلیف جوامع مرکز باشد.<sup>۵۳</sup> کارکرد اصلی جوامع پیرامون تأمین نیازهای مرکز می‌باشد. لذا به دلیل ارگانیزم پویا و شیوه خاص تولید سرمایه‌داری در مرکز، توسعه و ترقی در یک بخش به تمامی بخشهای دیگر تسری می‌یابد؛ در حالی که فرم‌اسیون ناموزون سرمایه‌داری وابسته در پیرامون باعث می‌شود که در برخی مواقع رشد یک بخش اقتصاد به افول و سقوط بخش دیگر منتهی گردد.

به نظر سمیرامین، تحمیلات مرکز و تقسیم ناعادلانه کار و تخصص بین‌المللی، سه انحراف عمده را در روند توسعه پیرامون به وجود آورده است:<sup>۵۴</sup>

- ۱- انحراف به سوی فعالیتهای صادراتی که عمدتاً در زمینه مواد خام و برای تأمین منافع مرکز است؛
- ۲- رشد بی‌رویه خدمات بطور ناموزون با بخشهای دیگر که موجب عدم انباشت سرمایه می‌شود؛
- ۳- فعالیت در صنایع سبک بدون ارتباط با زمینه‌ها و نیازهای داخلی

در اختیار دارد. «در تمامی ادوار تاریخ توسعه در مرکز منوط به وجود انحصار و بهره‌کشی از پیرامون بوده است».<sup>۵۶</sup> توسعه همواره پدیده‌ای ناموزون بوده و هست. ساختار مرکز - پیرامون نیز پیوسته بر جهان حاکم بوده اما تخصصی شدن و تقسیم کار پیچیده نظام اقتصاد جهانی در دوران سرمایه‌داری، ساختار مرکز - پیرامون را دچار پیچیدگی بیشتری کرده است. فرانک در گذشته معتقد بود که نفس وجود رابطه کشورهای پیرامون با مرکز موجب توسعه نیافتگی آنهاست و تنها از راه قطع این رابطه است که امکان شکوفایی استعدادهای ذاتی آنها وجود خواهد داشت. اما در حال حاضر معتقد است «تخصص ملی یا منطقه‌ای ضروری شده است و کشورها ناگزیر از یافتن تخصص هستند و مشکل در همه زمینه‌ها بتوانند جایگاهی ممتاز و عالی بیابند».<sup>۵۷</sup> همین وضع فرصتی برای کشورهای در حال توسعه فراهم می‌آورد که بتوانند در صنایعی سودآور تخصص یابند و اوضاع خود را بهتر کنند. البته، او همچون گذشته چنین می‌اندیشد که توسعه در کشورهای جهان سوم محدود است و آنها به دلیل موقع تاریخی خود و جایگاهشان در نظام جهانی فرصت بسیار محدودی برای افزایش برخی از امکانات خود دارند. او در نوشته‌های قبلی خود این توسعه محدود را توسعه توسعه نیافتگی می‌داندست و امروز نام افزایش امکانات و تغییر موقعیت جهانی بر آن می‌گذارد. تحول دیگری که در نظرات فرانک به وجود آمده، این است که او دیگر دستیابی به رشد اقتصادی را مشروط به قطع پیوند با سرمایه‌داری جهانی نمی‌داند. وی در گذشته معتقد بود که در نتیجه این عمل فرآیند استثمار متوقف می‌شود و زمینه رشد استعدادهای محلی در کشورهای توسعه نیافته فراهم می‌گردد. اما در حال حاضر از دیدگاه فرانک این قطع رابطه غیرممکن است. به نظر او حتی در صورت وقوع این امر کشور مربوطه به اوج فقر و فلاکت می‌رسد و حتی از امکانات محدود موجود در نظام جهانی برای بهبود اندک وضع خود محروم می‌ماند.<sup>۵۸</sup> البته به عقیده فرانک دستیابی به توسعه برای کشورهای پیرامون بسیار دشوار و تقریباً غیرممکن است. او می‌گوید «دیگر گریز از وابستگی میسر نیست و امروز وابستگی بدترین حالت دوران حیات خود را دارد. راه‌حلهایی که پیش از این تصور می‌کردم با توسل به آنها می‌توان از وابستگی‌های دیگر وجود ندارند» او همچنین اذعان می‌کند که تأکید بر عوامل خارجی در نظریه او وجود ندارد و از دیدگاه او همه چیز داخلی است.<sup>۵۹</sup> به اعتقاد فرانک، هم‌اکنون یک اقتصاد و جامعه دوگانه در این مرحله از تکامل نظام جهانی در حال تکوین است و این دوگانگی با مفهوم دوگانگی که قبلاً بر آن تأکید می‌کرده متفاوت است. در گذشته او در جامعه جهانی و درون کشورها دو بخش متمایز را مشخص می‌ساخت که یکی دیگری را استثمار می‌کرد.

او دیگر به این دوگانگی سنتی معتقد نیست. از نظر وی در حال حاضر بخشی از جهان در اثر فرآیند طولانی استثمار بطور کامل رو به انحطاط و فلاکت رفته است. لذا دوگانگی میان ملت‌هایی است که می‌توانند در نظام تقسیم کار بین‌المللی شرکت کنند و ملت‌هایی که دیگر توان حضور در آن را ندارند. این تراژدی ملت‌های تحت استثمار رو به اضمحلال است. به نظر او، سرنوشت شومی در انتظار ملت‌های استثمار شده است. پدیده توسعه دیگر مفهومی ندارد و کشورها صرفاً به دنبال مدیریت بحران‌های مقطعی هستند. البته در همین چارچوب فعلی شاید ملت‌ها بتوانند وضع خود را اندکی بهبود بخشند اما امکان دستیابی به توسعه



و تنها برای تأمین منافع مرکز.

این سه انحراف زمینه تغییر ماهیت اقتصاد پیرامون را فراهم آورده و ساختار مرکز - پیرامون را در نظام جهانی تعمیق کرده است. البته سمیرامین برخلاف برخی متفکران سنتی و مکتب وابستگی معتقد است که بخشی از جهان سوم در شرایط ویژه جهانی امکان صنعتی شدن دارد. به نظر او، با تغییر الگوی انباشت سرمایه در مرکز و با تحول تکنولوژی تولید در مرکز امکان دارد که بخشی از صنعت از مرکز به پیرامون منتقل شود و تخصص و تقسیم کار جدیدی در عرصه جهانی شکل گیرد. لذا مرکز نظام سرمایه‌داری در جریان تحول خود ممکن است دست به سرمایه‌گذاری وسیع در پیرامون بزند و تولید برخی از کالاهای صنعتی را برای کسب سود بیشتر به آن بسپارد. مرکز احتمال دارد پس از دستیابی به تکنولوژی فوق مدرن بویژه در عرصه صنایع الکترونیک، کامپیوتر، صنایع فضایی و اتمی، برخی از صنایع مثل صنایع سنگین و کلاسیک و بویژه صنایع آلوده کننده را به آن بخش از پیرامون که زمینه و استعداد بیشتری دارد بسپارد. بدین سان صنایعی مثل ذوب فلزات، صنایع شیمیایی و حتی بسیاری از صنایع سبک به سوی پیرامون پرتاب خواهد شد تا نیروی کار آنها برای تأمین نیازهای مردم مرفه مرکز به کار و تلاش بپردازند. لذا سرمایه و تکنولوژی مادر و صنایع و خدمات فوق مدرن در اختیار مرکز می‌ماند و پاره‌ای از صنایع کلاسیک به بخشی از پیرامون داده خواهد شد. البته این فرآیند می‌تواند به بهبود نسبی زندگی بخشی از ساکنان پیرامون بینجامد اما سود اصلی نهایتاً متوجه مرکز نظام سرمایه‌داری است.<sup>۵۵</sup> این تحول در اثر تغییر نظام جهانی و مقتضیات مرکز اتفاق افتاده است. با وجود این، بخشی از پیرامون که امکان استفاده از این شرایط جدید را ندارد رو به سوی انحطاط کامل خواهد گذاشت. او نیز مانند فرانک معتقد است بعضی از کشورهای توسعه نیافته چنان به پرتگاه فلاکت افتاده و خواهند افتاد که دیگر امکان بهره‌گیری از ابتدایی‌ترین شیوه‌های تولید سرمایه‌داری را نیز ندارند و آینده‌ای سیاه در انتظارشان خواهد بود.

از نظر این متفکر، در نیمه دوم قرن شانزدهم «از هنگامی که شمال غربی اروپا به مرکز اصلی اقتصاد جهانی اروپایی بدل شد» نطفه‌های نظام جهانی شکل گرفت. از زمانی که انگلستان و فرانسه به قدرت اقتصادی تبدیل شدند و انباشت بی‌وقفه سرمایه در آنها آغاز گردید، صنعت جدید و سرمایه جدید متولد و پس از مدتی جهانگیر شد.<sup>۶۰</sup> با شکل‌گیری تدریجی طبقات تازه بورژوازی و تجارت گسترده جهانی توسط آنها، این نظام تازه تولدیافته سرمایه‌داری رشد و گسترش خود به دیگر مناطق جهان را آغاز کرد. امپراتوریهای گذشته، از نظر والرستین «صرفاً» نظامهایی سیاسی بوده‌اند که بر بخشی از جهان حکومت می‌کردند و قدرت آنها عمدتاً در حوزه سیاست بوده است.<sup>۶۱</sup> اما در جهان سرمایه‌داری رفته‌رفته اقتصاد جهانی که سرمایه‌داری خصیصه بارز آن بود شکل گرفت. در نظام سرمایه‌داری حاکمیت سیاسی با اقتصاد سرمایه‌داری درهم می‌آمیزد. «سرمایه‌داری مبتنی است بر جذب هویت‌های اقتصادی به ضرر هویت‌های سیاسی، زیرا اهداف اقتصادی به دست مؤسسات خصوصی داده می‌شود.»<sup>۶۲</sup> این امر با پیدایش تدریجی سرمایه‌داری از قرن شانزدهم میلادی به بعد در اروپا اتفاق افتاد. سرمایه‌داری متولد شده در اروپا برای نخستین بار بهره‌جویی وسیع از کارگران، تجارت جدید و سرمایه‌گذاری مبتنی بر تولیدات صنعتی، تولید انبوه و تکنولوژی پر بازده را به وجود آورد و سپس با پدید آوردن مناطق پیرامونی و نیمه پیرامونی یک نظام واحد جهانی ایجاد کرد.

سمیرامین هم بدین نظریه معتقد است. از دیدگاه او نیز قرن شانزدهم میلادی مبداء پیدایش نظام جهانی است: «جهان جدید یک ذهنیت عمومی درباره تاریخ عالم به وجود آورده است که براساس آن سرمایه‌داری اروپایی نخستین نظام اجتماعی بوده است که جهان را متحد کرده است.... جوامع تا قبل از قرن شانزدهم منزوی از هم بودند و

## (د) قدمت و نقطه آغاز نظام جهانی:

و اما نکته بنیادینی که در سالهای اخیر موضوع بحث‌های گسترده میان اندیشمندان در حوزه نظریه نظام جهانی بوده، مسأله قدمت نظام جهانی و پاسخ به این سؤال است که آیا در طول تاریخ بشری یک نظام واحد جهانی وجود داشته یا نظامهای متعددی خلق و نابود شده‌اند؟

الررستین و سمیرامین پاسخی تقریباً مشترک به این سؤال دارند. والرستین در این زمینه می‌نویسد: «از طرق مختلف می‌توان وجوه تمایز نظام سرمایه‌داری و نظامهای تاریخی قبلی را نشان داد و این را در پرتو تحقیقات تجربی نمی‌توان رد کرد. این وجوه مشخصه نظام سرمایه‌داری شامل تولیدات وسیع و گسترده، مؤسسات سوداگر، گروه وسیع کارگران و سطح بالایی از تکنولوژی می‌باشد.»<sup>۵۶</sup> او اضافه می‌کند که «این نظام سرمایه‌داری در اروپا متولد شده و خصایص و ذات کاملاً متفاوتی با نظامهای جهانی دارد که در دورانهای مثل دوره



حداقل در نظامهای منطقه‌ای با هم رقابت می‌کردند... سرمایه‌داری یک عصر جدید در تاریخ عالم بود که از حدود سال ۱۵۰۰ آغاز گشت.<sup>۶۳</sup> او معتقد است که تمدنهای قبلی نه نظام جهانی بلکه اجتماعاتی قبیله‌ای بوده‌اند و مانند سرمایه‌داری خصلت پیوند دادن جوامع مختلف را نداشته‌اند. ساختار مرکز - پیرامون، مختص جهان مابعد سرمایه‌داری است و تا قبل از آن معنی نداشته است. همچنین مفاهیمی چون کارگران مزدبگیر، انباشت مستمر سرمایه، تولید انبوه کالا و مهمتر از همه «شیوه تولید سرمایه‌داری» مفهومی نداشته است. از هنگام پیدایش رنسانس و بویژه از سال ۱۴۹۲ یک انتقال و تحول بزرگ در تاریخ جهانی به وجود آمد. طبقه سرمایه‌دار جدیدی رشد کرد که موجب شیوه تولید سرمایه‌داری و فرم‌اسیونهای مختلف آن در جوامع مختلف بود.<sup>۶۴</sup> این نظام تازه در سرتاسر جهان منتشر شد و یک نظام یکپارچه اجتماعی در سراسر دنیا به وجود آورد.

سمیرامین با تأکید بر مفاهیم تئوریک برگرفته از مارکسیزم، توضیح می‌دهد که منظورش از سرمایه‌داری، آزادی اقتصادی و مفاهیمی از این قبیل نیست بلکه پیدایش یک تحول اجتماعی بزرگ و حاکمیت نظام تولید نوینی است که سرمایه‌داران مبدع آن بودند و استثماری مستمر را پایه‌گذاری کردند. به هر حال، از نظر سمیرامین نیز نظام جهانی سرمایه‌داری پدیده‌ای است با حدود ۵ قرن سابقه که تدریجاً گسترش یافته و تا امروز تکامل پیدا کرده است. او دوازده تمدن متمایز را در طول تاریخ تشخیص می‌دهد که هر یک ویژگی‌هایی داشته‌اند، اما از سال ۱۵۰۰ میلادی رفته‌رفته تمدن سرمایه‌داری غرب‌گرایان را دربرگرفت و نظام واحد جهانی را به وجود آورد.<sup>۶۵</sup> اما نظر آندره گوندرفرانک و یاری گیلز در این زمینه با والرستین و سمیرامین بسیار متفاوت است. آنها معتقدند که نظام جهانی یک پدیده ۵۰۰ ساله است که طول تاریخ شناخته شده بشر را در این مدت دربرگرفته است. آنان می‌نویسند: «تاز ما این است که نظام جهانی کنونی تاریخی حداقل پنج هزار ساله دارد و ظهور سلطه اروپا و غرب بر این جهان تنها یک رویداد اخیر - و شاید خاتمه یافته - می‌باشد. این نظریه ما بیشتر مقابله انسان محوری با اروپا محوری است.»<sup>۶۶</sup> و اضافه می‌کنند که «این یک خصیصه مهم نظام جهانی جدید است که فرآیند انباشت سرمایه آن وضع مرکز - پیرامون را در درون خود متحول ساخته و چرخه سلطه و رقابت را به یکدیگر مربوط ساخته است. فرانک این تحلیل را در مورد نظام نوین جهانی تحت عنوان «انباشت جهانی ۱۷۸۹ - ۱۴۹۲» و «انباشت وابسته و توسعه نیافتگی» آورده است. با این حال هم اکنون دریافته‌ایم که این چرخه نظام جهانی و ویژگی‌های آن قرن‌ها قبل از ۱۴۹۲ وجود داشته است.»<sup>۶۷</sup> فرانک و گیلز از تحقیقات ویلکینسون درباره تمدن‌ها استفاده کرده و یافته‌های او را مورد استفاده قرار می‌دهند. «ویلکینسون کشف کرده که حداقل برخی از خصوصیات نظام جهانی جدید از قرن‌های گذشته وجود داشته است.»<sup>۶۸</sup> هرچند خود او معتقد است که نظام جدید جهانی خصوصیات متمایز دارد. فرانک و گیلز با نقد نظریات والرستین در مورد جدیدالظهور بودن نظام جهانی عقاید خود را چنین بیان می‌کنند: «ما معتقدیم که در هزاره‌های گذشته و در سرتاسر (نظام) جهان انباشت سرمایه وجود داشته، از این طرق: سرمایه‌گذاری زیرساختی در کشاورزی (پاکسازی و آبیاری زمین)، دامداری (گوسفند، گاو، اسب، شتر و...)، صنعت (ماشین‌آلات و

تأسیسات درست مانند تکنولوژی)، حمل‌ونقل (بندرها، کشتی‌ها، جاده‌ها، ایستگاه‌های بین راه، شترها و...ی بهتر و بیشتر)، تجارت (سرمایه‌مالی، وجود تأسیسات و سازمان‌هایی برای حمایت بازرگانان)، امور نظامی (استحکامات، موشک‌ها، کشتی‌های جنگی، اسبها و نیروی انسانی نظامی)، مشروعیت (معابد و تشریفات و تجملات) و البته از طریق آموزش و پرورش و توسعه فرهنگی سرمایه‌انسانی.»<sup>۶۹</sup> بنابراین فرانک و گیلز معتقدند که ابزارها و راه‌های انباشت سرمایه در طول تاریخ ۵ هزارساله جهان وجود داشته است، منتها شکل و نوع انباشت سرمایه در طول تاریخ متفاوت بوده است. آنان با رفتن به عمق تاریخ در صد آن هستند که نشان دهند در مصر باستان و نیز در تمدن بین‌النهرین و حتی چین باستان، قدرتهای مرکزی و مسلط به نوعی انباشت سرمایه دست یافته‌اند و مثلاً از طریق به انحصار درآوردن کشاورزی، دامداری و قدرت نظامی به مرکز جهانی تبدیل شده و تمدنهای حاشیه‌ای را به پیرامون خود بدل کرده‌اند. از دیدگاه آنان، نظام جهانی به صورت یکپارچه در سرتاسر تاریخ وجود داشته و ساختار مرکز - پیرامون همواره بر آن حاکم بوده است. منتها در دوره‌های تاریخی مختلف چرخه‌های نظام جهانی و مراکز نقل آن در حال تغییر بوده و اشکال انباشت سرمایه عوض شده است. آنان حتی آنچه را والرستین تحت عنوان مشخصه سلطه - رقابت در نظام جهانی از آن یاد می‌کند، در طول تاریخ جهان جاری می‌دانند و از اصطلاح سلطه - رقابت به معنی تسلط سیاسی - اقتصادی یک مرکز انباشت سرمایه در نظام جهانی استفاده می‌کنند. آنان معتقدند که «سلطه - رقابت برای هزاران سال به نظام جهانی شکل داده است. سلطه صرفاً یک امر سیاسی نیست بلکه بر روابط مرکز - پیرامون استوار است. این روابط است که به مراکز مسلط اجازه انباشت سرمایه و گرفتن آن از پیرامون را می‌دهد و همین طور در حاشیه به رقبای آن. پس از مدتی امپراتوری مسلط این قدرت نظامی - اقتصادی را دوباره از دست می‌دهد.»<sup>۷۰</sup> به نظر آنها «سلطه برتر» در نظام جهانی، ریشه در «انباشت برتر» در طول تاریخ قبل از سال ۱۵۰۰ میلادی داشته است. امپراتوری مغول بطور قطع، و امپراتوری سونگ در چین احتمالاً، ادعای سلطه برتر داشته‌اند؛ چنان که انگلستان و ایالات متحده در دوران جدید. آنها برای اثبات این نظر خود از تحقیقات ژانت ابولاغود استفاده می‌کنند که به این نتیجه رسیده بود: «سقوط مشرق، صعود غرب را به دنبال داشته است و این نتیجه یک جابجایی هم‌زمان از شرق به غرب بوده است.»<sup>۷۱</sup>

فرانک و گیلز که در طول تحقیقات خود سعی می‌کنند به برخی از اصول ماتریالیسم تاریخی وفادار باشند، معتقدند که در طول تاریخ به دلیل وجود و پیدایش ابزارهای گوناگون انباشت سرمایه، مراکز این انباشت و در نتیجه مراکز مسلط نظام جهانی تغییر می‌کرده است. همین‌طور، وجود امپراتوری‌هایی که سلطه برتر داشته‌اند به دلیل دستیابی به انباشت برتر بوده است. مصر باستان، تمدن بین‌النهرین، تمدن یونان و رم، تمدن مغول و چین، امپراتوری‌های عثمانی و ایران، همگی با چنین الگویی مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرند. از دیدگاه آنها نظریه‌شان بر مجموعه‌ای از ملاک‌ها و معیارهای جدید برای تعریف «کنش متقابل سیستمی» بنا گردیده است. «انتقال یا مبادله مازاد اقتصادی معیار پدیدارین روابط نظام جهانی است. دیپلماسی، اتحادها و تعارضها احتمالاً مشتق از کنش متقابل سیستمی هستند. بنابراین ما



- اگر الگوی انباشت سرمایه و نوع ارتباط جوامع مرکز و پیرامون تغییر کند، امکان تغییر جایگاه برخی از جوامع در درون نظام جهانی هست؛  
- سرمایه‌داری وجه غالب نظام جهانی کنونی است و هر تحولی بخواهد صورت گیرد در قالب قواعد آن خواهد بود.

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، «اثبات شرط» این قضایا در بررسی‌های تاریخی اندیشمندان طرفدار این نظریه انجام شده است و ذکر دوباره آنها لازم نیست. در حقیقت ارتباط منطقی این قضایا با هم باعث شده که پژوهشهای تاریخی و تفسیر و تعبیر آنها از ساختار کنونی نظام جهانی، نظام‌مند و سازمان‌یافته باشد. بنابراین از نظر نویسنده این مقاله نقد نظریه نظام جهانی به لحاظ ایرادگیری از دستگاه منطقی آنها امکان‌پذیر نیست. زیرا از نظر منطقی قضایای مبنایی آنها کاملاً به هم مرتبط و اثبات تاریخی آنها نیز در قالب همین قضایا صورت می‌گیرد. همچنین، گرچه با توجه به تفاوت منظر روش‌شناختی نظریه نظام جهانی، استفاده از ملاک‌هایی چون ابطال‌پذیری برای آن صحیح نیست، اما حتی اگر بخواهیم با اغماض از این ملاک و از دریچه چشم پوزیتیویست‌های منطقی به این نظریه بنگریم، درخواهیم یافت که قضایای اصلی این نظریه ابطال‌پذیر هستند. برای اثبات ابطال‌پذیری یک نظریه کافی است که بتوانیم حداقل بطور ذهنی، احتمال ابطال یک قضیه یا یک نظریه را به خاطر مشاهده یک یا چند پدیده فرضی، تصور کنیم. مثلاً این قضیه که «آب در ارتفاع سطح دریا در دمای ۱۰۰ به جوش می‌آید»، بدین دلیل ابطال‌پذیر است که می‌توان تصور کرد (بطور ذهنی) که اگر آبی در این ارتفاع و دما به جوش نیاید، گزاره علمی فوق‌الذکر ابطال شده است. به همین نحو، تصور ذهنی اینکه انباشت سرمایه در بخشی از جهان انجام شود و این امر بدون پیدایش مرکز و استثمار پیرامون صورت گیرد و به توسعه سرمایه‌داری به معنی جدید آن نینجامد، موجب ابطال احتمالی نظریه مذکور و تئوری نظام جهانی خواهد شد. بنابراین، این نظریه را می‌توان ابطال‌پذیر محسوب کرد؛ البته با توجه به این نکته که ابطال‌پذیر بودن به معنی صحیح یا غلط بودن این قضایا نیست بلکه اشاره به تطابق آن با این ملاک روش‌شناختی دارد. با این حال، تعمق بیشتر در نظریات این متفکران نشان می‌دهد که به دلیل وفاداری بیشتر سمیرامین و والرستین به روشهای پژوهش تجربی، این قضاوت بیشتر در مورد نظریه آنها جاری است. زیرا برداشت فرانک و گیلز از تاریخ آنقدر کلی است که در پاره‌ای از موارد حتی احتمال ابطال آن به صورت ذهنی متصور نیست. بدین معنی که از هر تحول اجتماعی در تاریخ تحت عنوان تغییر چرخه سلطه و تحول نظام جهانی یاد می‌شود. حتی احتمال اینکه قضیه ذهنی فوق‌الذکر امکان ابطال نظریه آنها را فراهم آورد نیست زیرا بلافاصله پاسخ خواهند داد که آنچه موجب پیدایش مرکز در نظام جهانی نگردد، نمی‌توان نام انباشت بران گذارد. به هر حال، به نظر می‌رسد که به علت عدم وفاداری کامل فرانک و گیلز به تحقیقات تجربی، انطباق ملاک ابطال‌پذیری بر نظریه آنها بسیار دشوار است و از این دیدگاه نظریه آنان یک توضیح کلی و یک برداشت عمومی از تاریخ جهان است، نه یک تئوری مشخص علمی.

اما صرف نظر از مسائل روش‌شناختی، مهم‌ترین نقیصه نظریه نظام جهانی را می‌توان در دو خصوصیت عمده آن یعنی «بینش تک‌عاملی»

معیار «انباشت با رخنه یا نفوذ متقابل» (interpenetrating accumulation) را برای تعریف نظام جهانی، معرفی می‌کنیم. با اعمال این معیار، ما ریشه‌های نظام جهانی را در هزاره‌های گذشته می‌یابیم. نظام جهانی ریشه نهایی در توسعه یک اتصال سیاسی - اقتصادی آفر - اوراسیایی باستان دارد که نخستین بار در غرب آسیا، خاورمیانه و مدیترانه شرقی در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح برقرار شد. این، زمان پیدایش نظام جهانی است که از آن تاریخ تاکنون ادامه یافته، گسترش پیدا کرده و توسعه پذیرفته است.... چرخه‌های انباشت و چرخه‌های سلطه همانند روابط مرکز - پیرامون - مناطق حاشیهای، مشخص‌کننده چهره نظام جهانی و زیر نظامهای آن بوده است.<sup>۲۲</sup>

این بیان، چکیده نظر فرانک و گیلز در مورد قدمت نظام جهانی است که از دیدگاه آنها با پذیرش آن بینش انسان نه فقط در علوم اجتماعی بلکه در باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، علم تاریخ و... تغییر می‌کند. حتی نگرش بر روابط بین الملل بر اساس این بینش به گونه دیگری خواهد بود. فرانک و گیلز معتقدند که مطالعات آنها در حوزه نظام جهانی بیشتر در حوزه بحثهای روابط بین الملل یا اقتصاد سیاسی بین الملل قرار می‌گیرد. اما هیچ یک از این‌ها صحیح نیست. زیرا آنها معتقدند که نظام جهانی خود و بعنوان یک کل، واحد تحلیل آنهاست؛ بنابراین تقسیم‌بندی آن بطور تخصصی درست نیست. آنان نظریات دولت - محور در روابط بین الملل را به شدت مردود می‌دانند و حتی تقسیم‌بندی و محدود کردن حوزه مطالعه در کل این رشته را نمی‌پذیرند. با این وجود، به نظر آنها «نقطه اصلی دیالوگ و ارتباط ادامه‌دار میان نظریه‌های روابط بین الملل و نظریه‌های نظام جهانی، فهم رابطه میان چرخه‌های اقتصادی و رهبری و گسترش چرخه‌های سلطه است».<sup>۲۳</sup> بنابراین، تأثیر و تأثر اقتصاد و سلطه‌گری آنها در عرصه کل نظام جهانی، نقطه بحث و تبادل نظر میان روابط بین الملل و نظریه نظام جهانی است و این امر از بینش تاریخی فرانک و گیلز و تداومی که آنها در طول تاریخ مشاهده کرده‌اند عمیقاً تأثیر پذیرفته است؛ بینشی که بر وجود و در عین حال تحول یک نظام پنج هزارساله جهانی استوار است.

## ه) نقد و نتیجه:

حال باید دید آیا می‌توان فصل مشترک نظریات این سه متفکر را در قالب یک دستگاه منطقی قرار داد؟ بررسی اجمالی کنونی نشان می‌دهد که نظریه نظام جهانی به لحاظ منطق درونی دارای بنیادی مستحکم است. گزاره‌های شرطی زیر بیان‌کننده بخشی از امهات نظری مشترک در این نظریه است:

- اگر بخواهیم به کنه ذات روابط اجتماعی و جهانی پی بریم باید نظام جهانی را بعنوان یک کل مورد مطالعه قرار دهیم؛
- اگر بخواهیم نظام جهانی را به درستی بشناسیم باید ساختار مرکز - پیرامون و سلطه - رقابت را بازشناسیم؛
- اگر در بخشی از جهان انباشت سرمایه صورت گیرد اقتصاد و در نهایت سیاست آن به مرکز نظام جهانی تبدیل می‌شود؛
- تشکیل مرکز و انباشت در آن مستلزم استثمار دیگر بخشهای جهان و شکل‌گیری پیرامون و شبه پیرامون است؛

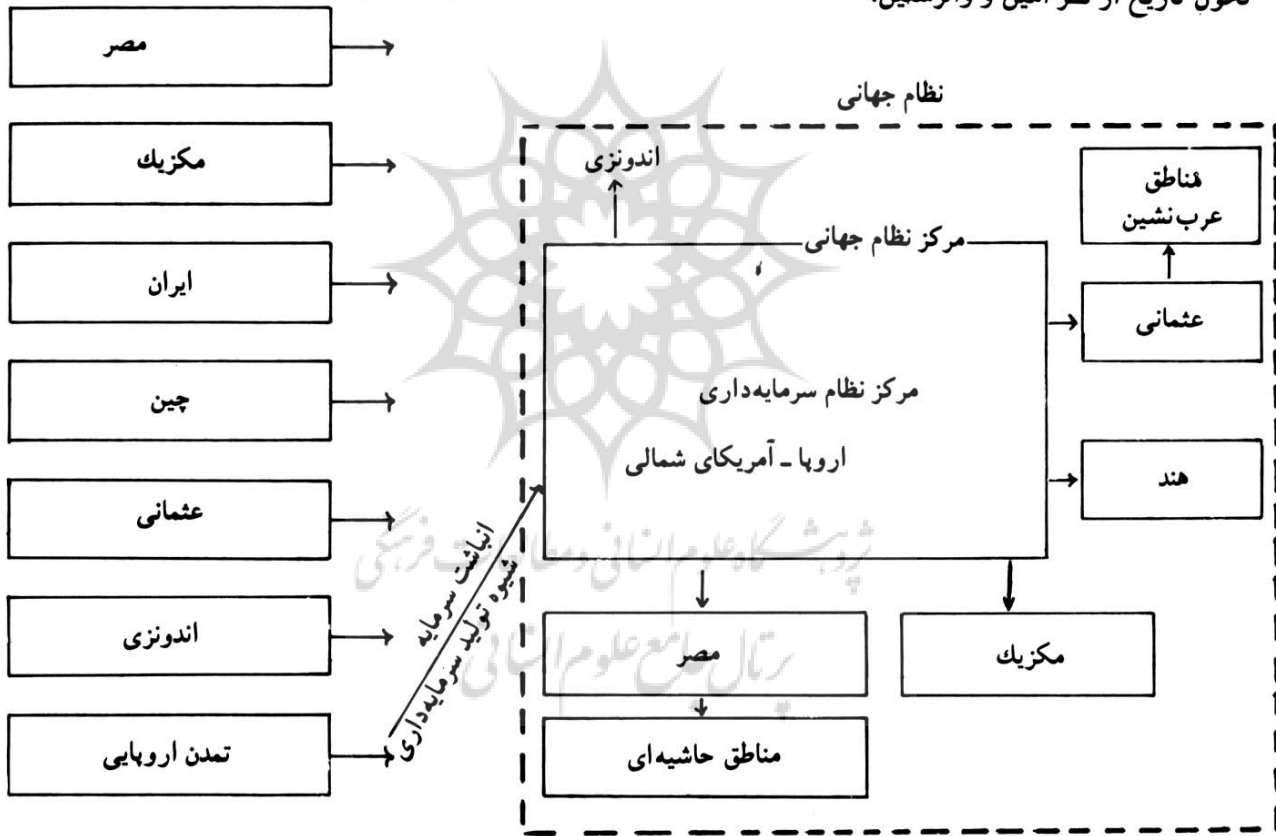


همچنین، وجود نوعی دترمینیزم در نظریه نظام جهانی موجب می شود که سرنوشت بشر و مقتضیات کلی و تعیین شده نظام جهانی قطعی و گریزناپذیر تلقی گردد. هرچند تغییر جایگاه و سرنوشت برخی از جوامع موجود در نظام جهانی امکان پذیر تصور شده، اما سرنوشت کلی نظام جهانی امری گریزناپذیر است. حتی تغییر جایگاه جوامع موجود نیز در طیفی بسیار محدود انجام خواهد شد. این به معنی نادیده گرفتن اختیار و توانایی تک تک جوامع و افراد بشر برای ایجاد تحولات خارق العاده است: چیزی که تاکنون تاریخ را ساخته و متکامل کرده است. نادیده گرفتن نقش افراد و جایگاه مستقل و سرنوشت ساز برخی از شخصیتها و نیز اجتماعات انسانی ممکن است تشدید کننده دگماتیزم ناشی از نگرش تک بعدی در نظریه نظام جهانی باشد. بنابراین گرچه این نظریه جنبه ای از روابط و واقعیات موجود در تاریخ بشر را بر مایمی نماید و در پاره ای موارد تفسیری سودمند از آن ارائه می کند، اما پایبندی مطلق به آن ممکن است انسان را درگیر جزم اندیشی سازد.

و «جبرگرایی» دانست. بینش تک عاملی در حقیقت همان اقتصادگرایی مفراط و تلاش برای توضیح همه چیز در قالب اقتصاد و الزامات سرمایه است. تجربه و تاریخ نظریات گوناگون اجتماعی نشان داده است که تکیه بر یک عامل مشخص و تلاش برای توضیح دادن همه چیز بوسیله این عامل نتیجه ای جز غافل ماندن از دیگر ابعاد حیات اجتماعی انسان و نهایتاً جزم اندیشی ندارد. انسان و جامعه انسانی موجوداتی چند بعدی و دارای خصایص مختلف هستند. پژوهشهای گسترده ای که امروزه در مورد تأثیرگذاری مستقل و بنیادین عواملی همچون فرهنگ و سیاست در عرصه حیات اجتماعی و جهانی انسان انجام شده نشانگر آن است که دیگر نمی توان صرفاً با ملاکی چون انباشت سرمایه و ساختار مرکز - پیرامون به توضیح همه ابعاد نظام جهانی پرداخت. اصولاً نگرش سیستمی مستلزم در نظر گرفتن عوامل، نهادها و کارکردهای اجتماعی مختلف است و تأکید بر یک بعد یا یک عامل خاص ممکن است حتی موجب انحراف از نگرش سیستمی گردد.

تمدن‌ها و امپراتوریهای جهانی سال ۱۵۰۰ م.

تحول تاریخ از نظر امین و والرستین:

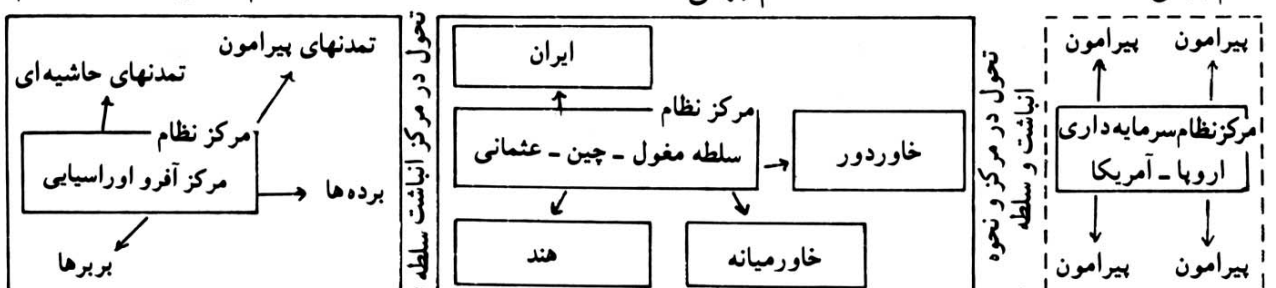


تحول تاریخ از نظر فرانک و گیلز

نظام جهانی ۲۵۰۰ قبل از م.

نظام جهانی تا ۱۵۰۰

نظام جهانی





38. Ibid, pp. 21-35.

۳۹. در مورد این تقسیم‌بندی رجوع شود به

Ibid, p.350 and I. Wallerstein, **The Capitalist World Economy**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1979) pp. 32-50.

40. I. Wallerstein, **The Capitalist World**, Op.cit., pp. 85-92.

۴۱. رجوع شود به: دیوید کوالوسکی، «انقلاب‌های پیرامونی از دیدگاه نظریه نظام جهانی»، ترجمه محمود شهبانی، در اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال نهم، شماره اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۳، صفحات ۵۰-۴۶.

42. A.G. Frank and B.Gills, «Cumulation of Accumulation», Op.cit., p. 82.

43. A.G. Frank and B.Gills, «The 5000- year World System», Op.cit., p.3.

44. Ibid, p.4.

45. A.G. Frank, **Capitalism and Underdevelopment in Latin America**, (New York: Monthly Review Press, 1969) pp. 62-85.

۴۶. آندره گوندرفرانک، «توسعه توسعه نیافتگی در آمریکای لاتین»، ترجمه گیتی اعتماد در: کتاب توسعه توسعه نیافتگی، گروه مطالعات شهری، (تهران، پیشبرد، ۱۳۶۶) صفحات ۲۶-۲۴.

۴۷. به نقل از: حسین بشیریه «سرگذشت نظریه وابستگی یا بلوغ فکری آندره گوندرفرانک» در: نامه فرهنگ، سال دوم، شماره سوم، بهار ۱۳۷۱، صفحات ۳۶ و ۳۷.

۴۸. همان منبع، صفحه ۳۸.

۴۹. آندره گوندرفرانک، «مصاحبه درباره نابرابریهای جهانی» در نامه فرهنگ، سال دوم، شماره سوم، بهار ۱۳۷۱، صفحه ۳۴.

۵۰. رجوع شود به: حسین بشیریه، پیشین، صفحات ۴۰-۳۸.

51. Samir Amin, «The Ancient World System v. The Modern Capitalist World - System», in: **The World System Five...**, Op.cit., p.247.

52. Samir Amin, **Accumulation on a World Scale**, Op.cit., p. 247.

53-54. Samir Amin, «The Disarticulation of Economy within Developing Society» in: **Introduction to the Sociology of Developing Society**, by Hamza Alavi, (London: Mcmillan Press, 1974) pp.205-209.

۵۵. رجوع شود به سمیرامین، یک بحران در ساختار امپریالیسم، پیشین، صفحات ۲۵-۱۷.

56. I. Wallerstein, «World System v. World Systems», in: **The World System Five...**, Op.cit., p. 292.

57. Ibid, p. 293.

58. Ibid, p. 294.

59. Ibid.

60. I. Wallerstein, **The Modern World System**, Op.cit., p. 225.

61. Ibid, p. 349.

62. Ibid.

63. Samir Amin, «The Ancient World-Systems v. The Modern World - System», Op.cit., p. 248.

64. Ibid, pp. 249-253.

65. Ibid, pp. 271-272.

66. A.G. Frank and B.Gills, «The 5000 -year World System» in: **The World System Five...**, Op.cit., p.3.

67. Ibid, p.4.

68. Ibid, p.5.

69. Ibid, p.7.

70. Ibid, p.8.

71. Ibid, p.11.

72. A.G. Frank and B. Gills, «Cumulation of Accumulation» in: **The World System Five...**, Op.cit., p.107.

73. A.G. Frank and B. Gills, «The 5000 -year World System», Op.cit., p. 39.

## فهرست مأخذ:

۱. آندره گوندرفرانک، **جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر سناحیان (تهران: انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۹) صفحه ۱۲.

۲. سهراب بهداد، در مقدمه کتاب «توسعه نیافتگی در برزیل»، نوشته آندره گوندرفرانک، ترجمه سهراب بهداد، (تهران: انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۲) صص ۱۰ و ۱۱.

۳. آندره گوندر فرانک، **جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی**، پیشین، صفحات ۱۵-۱۳.

۴. همان منبع، صفحات ۱۸ و ۱۹.

۵. همان منبع: صفحات ۲۰ و ۲۱.

۶. همان منبع، صفحه ۵۲.

7. A.G. Frank and Barry Gills, «The 5000-year World System» in **The World System, Five hundred of Five Thousand?** Edited by A.G. Frank and B. Gills, (London and New York: Routledge, 1993), p. 11.

8. Ibid, p. 12.

9. Ibid, pp. 12-15.

10. Imanuel Wallerstein, **The Modern World System**, (New York: Academic Press, 1974) p. 347.

11. Ibid, p.3.

12. Ibid, p.4.

13. Ibid, pp. 4-6.

14. Ibid, pp. 5-12.

15. Ibid, pp. 12-15.

16. Kenneth N. Waltz, **Theory of International Politics**, (California: Addison - Wesley, 1979) p.39.

۱۷. به نقل از: آیدا گروستاین، **تئوریهای اقتصاد جهانی و امپریالیسم**، ترجمه پیروز الف (تهران: تندر، ۱۳۵۸) صفحه ۱۰.

18. Samir Amin, **Accumulation on a World Scale**, (New York: Monthly Review Press, 1974) p. 25.

19. Ibid, pp. 26-28.

20. A.G. Frank and B. Gills, Op. cit., p. 82.

21. I. Wallerstein, Op. cit., p.3.

22. S. Amin, Op. cit., pp. 25-30.

23. A.G. Frank and B. Gills, «The Cumulation of Accumulation» in Op.cit., p.3.

24. K. Waltz, Op. cit., p.40.

25. A.G. Frank and B. Gills, «The 5000 -year World System», Op. cit., p.84.

26. A.G. Frank and B. Gills, «The Cumulation of Accumulation», Op. cit., p.84.

27. Ibid, p.97.

28. Ibid, p.98.

29. Ibid, p.99.

30. I. Wallerstein, «World System V. World -Systems», in: **The World System...**, Op. cit., p.293.

31. Ibid, p.294 and I. Wallerstein, **The Modern World - System**, Op. cit., p.5.

31/1. Ibid, p.100.

۳۲. سمیرامین، یک بحران در ساختار امپریالیسم، ترجمه رشیدیان (تهران: پژواک، ۱۳۵۸) صفحات ۵ و ۶.

33. Samir Amin, **Unequal Development**, (New York: Monthly Review Press, 1976) pp. 50-54.

34. I. Wallerstein, **The Modern World System**, Op.cit., p.347.

35. Ibid, p.348.

36. Ibid, p.349.

37. Ibid.